

۱۱

کتابخانه
جمهوری
اسلامی
۱۵

بسم الله

هذه نسخة من كتاب
بعض الاجاب في شرح المرام

بسم الله
بسم الله

۱۳۴۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب: جلال	شماره ثبت کتاب:
مؤلف:	۹۰۷۲۸
مترجم:	
موضوع:	
شماره قفسه: ۱۵۲۰۴	

بسم الله

هذه نسخة من كتاب
بعض الاجاب في شرح المرام

بسم الله
بسم الله

۱۳۴۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	جمهوری اسلامی ایران
کتاب: جلال	شماره ثبت کتاب:
مؤلف:	۹۰۷۲۸
مترجم:	
موضوع:	
شماره قفسه: ۱۵۲۰۴	

185.5

9. VYN



بدر الکتاب بحر انساب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابرأكم من اوج العباد واصلى الله على النبي والوصى قبل البطل والسيطين
والسجود بان قد افاضوا على الرضا والتقى والحسين والهدى صاحب الزمان
صلواتك عليه علمهم اني قد جئت من وصفك من كتابي محمد بن علي بن
يحيى خزازي قد اراد علي بن ابي طالب ان يكرهه وصرفت امام جعفر صادق عمه
راوى اسان قد برزوا وحدث محمد مصفى في ذكره وروى ابو جابر كيات بسره وخرقوت
علي بن ابي طالب كى علمي ان دلاواه باش من عازين بناسي فانه ودر سكرم اسنان
بچو نمانان دحك مراد او مش كند و لكدر سكرم فانه زوارة خواهند زد چي
محرم در بطر سكرش حله كى شود و چون خدمت كردند حرام زاده در زمان اتقان تو
پيدا شود و متعبر و رور و فرزندان تو كند اول كسيكه تا خوب كند معا و كذا العشب
يا علمي لغت كرت ان متعبر خارج كرون فرزندان من كردن ان هاست و چون
مدت مير تمام شود ولى و وصي من پسر عمر بن امداد من پسر خندانى چنانكه مازون
بودن در كسرى خليفه ناسب من توى و جاشين من تواني بود و چون روزگار تو
تمام شود شخصي از جانب من پايه دام و ابن علم باشد تو را فرستد مدد شهيد

کند و جبار نام حق را بعد از حق الاس و بدینکه بشمار دو بار بگویند یا بگوید
 او غنی بگردد بیرون آید و بر بدن ناری شید خوانند که چون مدت نام تمام بشود
 که در خوار جان کند غمهای خلد بخوانند و نشت بعد از که در خانه بیرون
 خوانند و چون نرسد که ملا صد خوار جان و پراشید نمایند چون نرسد نام تمام
 زین العابدین غریب صد خلد بن عبد الملک مردان علیه الله و پراشید کند و اولاد امام
 حسین را خوار جان مفرق سازند و هر یک را بدین شید خوانند که در وقت نام تمام
 با قوت رسد و از شام بعد الملک مردان شید خوانند که در اولاد امام زین العابدین
 بی نظیر نام روی با طرف جواب نیست و هر یک را دشمنی شید کنند و اولاد امام محمد
 با قوت که از جنت حاج ابی الفضل علیه الله کنند خوانند نام تمام مفرق و با حضور علیه
 شید خوانند که اقا اولاد آنحضرت را در همان عصر شید خوانند که امام علی بن ابی طالب
 مانور بر شید خوانند که در امام محمد حق بدست نام تمام افضل کنند خوانند که
 و او را بر خوانند و اولاد آنحضرت بدست معصوم نامون علیه کنند خوانند که اقا
 امام علی نقی را از کعبه علیه الله شید خوانند که در اولاد آنحضرت بدست با حق اربع
 کنند خوانند که امام حسن مجتبی علیه الله شید خوانند که در اولاد او را یکبار از آنجا
 بود کینت و کینت می آید و اسم او همی و القاب و القاب بی و در اوقات که می کند

دو کلمه و مشهور شد تا زمانیکه در ولایت این موضع رکنی با شهید
وقایع این ان ابرو و شقی بود اما عبدالله و ابوطالب و ولایتی شهریاران
هتی در کما و تیره بر سر آموالده موضع ایدان کرد و ولایتی شهریاران
دران ده شهید کردند و کشنده ایشان سید تاج محمد تقی علیه السلام بود اما اهل
وسهل و درایع قم فسادنا را بر اجابت میارسیده بود چون نزدیک غاری رسیدند

بناشدند که انما علی با و شاه و در میان این غارهای ده مار بقدرت جناب اقدس
الهی آفرین شده و ایشان دران جایگاه غایت شاد و آموالده و ام کرمی و
و صغیر را در شهر حلب و مسجد علی قاسم بن زرق علیه السلام را شهید کرد و رفیق
شاه و ام سلمه در ولایتی ایشان دران راه و در حوالی شهر و کوه بودند که آن مسجدی
بود و او را مسجدی بنا کرده اند و دران جایگاه یک چشمه آبی بود و یوسف و اشعیا

نیکوکار

شهید کرد اما زید را در شهر دمشق و پسرش مسیحی بنی امیه دران جایگاه طایفی
بود که سر مبارک جناب امام حسین را طاق نهادند و در خون مبارک جلای
دران جایگاه چکیدند و در وقت حضرت صاحب فریاد خراش علیه السلام
کرده اهل این راه که در کوه لبنان بودند آن دران چون شهر شمسند و زین خان را
چون چشم بدان خون ماضی بخیزد حضرت امام حسین را دران در سبک بخوار الهی در
پیوست و تربت شریف می نزدیک طاق واقع شد و دران جایگاه شهید

با خنده از امری میخواند و بعضی آن موضع را حاجت المکر خوانند بنا بر طر
خون جناب امام حسین را اما طایفه و رابعه و عیاش و در شهر کوفه در محله می کنند بد
ایام سر ادر شهید شدند و حضرت قاسم بن زرق علیه السلام بن روایت
می کنند و طایفه یکی خراسانی در زمانیکه بر علیه لغت قصد اولاد اهل بیت کرد
و فانیان و در آخر کرد و درخت شجر المبارک را بی بهره ساخت و علم را بدر
خیزد و دران راه که در کوه لبنان از آن راه اهل بیت می فرستاد که صد هزار بار لغت

خداوند این طایفه بر زمین میاید اما آنکس که در کار کرد و هر کس بود و در
بن زیاد و عمر و بعد و زمان بن افس و شیب و سبی محمد بن کفر بود که لغت
نفرین بود این چراغ ده کان با کبریا و در کشت و میان خود را در کشت
بسته تا دران در یک روز یکی بله میزند و پرده عیس مصطفی در مرضی را در میزند
و نه تنها در وی فرزند رسول خدا کشیده و طمع خود را از آخرت میزند و می بر این است
پس خدا ولایت حضرت امام حسین را در زمین که بله نزول کرد و آن چراغان اهل
بیت رسول را لیکان شهید کردند چون نوشت بحضرت امام حسین رسید

غله در هفت آسمان نشاء و زلزله بر زمینان هفت آسمان نشاء و زلزله
بر آوردند و اهل زمین هفت شهید کرمانی بله کردند چون امام همدای جرد و جان
آبک حرکت غله در میان بر دیکان محبت خوانند اما که خراب و فغان
از حرم پرور آمده نوکنان و در بر زمان خود را بدست و پای مبارک حضرت
امام حسین را انداخت و گفت ای برادر هجران وای شرافت خواه عاصیان ای در
سید شقی ای که کوشش را با قهر و خشم و یک نیم و ما محبت زده که با را بله می
سپاری و ما را که در میفرستد اما که حضرت امام حسین را دران راه که در

نیکوکار

و سه روزی را نوشت و در وقت ای خواهر هجران من این آگاه باش که ما را
عالم چنین حکم کرده است که سینه خود را با شمشیران می برانیم و در خیمه ازشک میاره و
سایه و این بله را بر تاج و دایره بله و دریم چنانکه حضرت رسول فرمود که الله اعلم
چنانچه سبی در قتل در کلام محمد صریح یابد و اشیای هم محبت فائز آن است و آنکه اهل
میزان را در کوه چون جناب امام حسین را می فرستاد و این راه را در وقت علی از آن است
تجارت کلین در وی میجوید چون برسد که آن چنان در دند و دایره را آورند و
از ناله اهل طایفه که هفت آسمان بریدند آمدند و میگفتند انوارانی می بینیم که میگوید

ناله ای است بیسم مبارک جناب امام حسین رسید عیان گردانید و بدو چیده و گفت
ای جان من طایفه این بر کلمه را تا یک عتیکه در خدای خود را حاصل
گردانیم و جان خود را در راه اعلی برسانیم اما که شهادت میجوید آن در دست و قدم
حضرت امام حسین را نوشت و در وقت ای امام مظلومان ای نور دیده محمد مصطفی ای
که کوشش را با قهر و خشم و یک نیم و ما محبت زده که با را بله می
سپاری و ما را که در میفرستد اما که حضرت امام حسین را دران راه که در

ازین گفت نام تو شایسته خدایت و هرگز ندیده ام کسی را که در حق تو ایستاده باشد
 و جان را بپای تو بگذارد و حضرت عثمان غنی را که با او بود و گفت ای شهید زین العابدین
 خود را که از دست من برایت می آورم و این آن طفل شش ماهه گشته دیده اند فریاد
 آورده و فریاد می کردند و می گفتند اللهم کلک و السلام و ای راوی روایت کرد آن بان
 که خنجر را بر عید الله بن عبده شقی خود کرد و گوشت کاخ را با هم خورد و در کوفه دوازده نفر
 برآورد و می فرمود که از اینم خور و گوشتی که بر این نام اهل بیت کشت ده روز به تو می بخشد و
 عالم خنجر را بکار اقبال این دنیا تا آنکه گفت که برادر زاده محمد بن زرق علیه السلام بود آن

فرزاده به پیشانی زنی و او در وی به جهت نهاده در کوفه که پای به چهار روز بالای
 بندک رود و او علی بن ابی طالب را که با خود تا آن زمان که بود و به جهت حسن بن
 حضرت امام موسی کاظم را که از طرف جهان مدتی است متعبد روزگار بر سر دین خود
 که در آنی خوان بودند روی به جهت نهاده در کوفه که پای به چهار روز بالای و در بندک
 رود و او علی بن ابی طالب را که با خود تا آن زمان که بود و به جهت حسن بن
 محمد و او فرزند نهاده تا در آن زمان که ملک غازی که کهنه فرزند ملک غازی بود
 بر این شهر بود و در ملک غازی او چهار بر سر بود ملک غازی که کهنه فرزند ملک غازی بود

و اما ولایت دارالمؤمنین بر ملک کعبه و فرار گرفت و فرمود تا آنجا که راه را می پیمایند
 و بعضی را که می کشید و بعضی را که می زد و بعضی را که می کشت و بعضی را که می کشت
 چرا که طایفه اش از این رقی و شقی ملعون بودند که بفریب تر عید الله بن ابی طالب
 شهید کردند و واجب ظلم بودند که گفت خدا را بر این باور می کنم که چون جناب
 امام حسین فرزندان و برادر زاده گان را با هم شهید کردند و حضرت امام زین العابدین
 چهار روز و چهار شب به سخت و بیاه و مرد و عالم خنجر را با هم بست و بخند و اسیر
 ساخت و شخصی که نام وی نوفل بن نعلان بود آن را فرار داده و کشت که جناب

امام زین العابدین را شهید کردند و در میان کشتن کلاه محاسن شهید و عصای
 شهید در دست داشت و نام وی حبیب بن محمد شقی بود که گفت ای فرزند پیر و
 در اردان و او را و عرقی بر زانو او را تمام کشتید و شرم از خدا و رسول خدا نکردید
 که این کشتن کشتن و این را می کشید و فریاد کرد که عمر بن عبد الله علیه السلام ای شهید
 شهید با کت بر سپاه مخالفان زد که در دست اهل بیت زارید و هر چه غارت آید
 باز مید و حضرت امام زین العابدین را زارید آنکه همراه آن کشتگان را از
 تن جدا کردند و حضرت امام حسین را باز بردارند و برادر زاده گان و عزم ناکان و آن

در کربلا سرهای مبارک محمد و سرودن که بنیزه کردند و بجا گفت بر دهنه آنکه عبدالله را یاد گفت
 تا سادی نماند و بر همان لغوی مردمان کوفه کشته که اگر امام خود را می خواهم بید
 چندان استقبال مید و اما بنحیثان رخسار سلیمان سیرت جمع شده بودند و همه
 بر بصیرت اهل بیت بگشاید و گفت که سرهای مبارک را در کوفه آورده و شیعیان را قصد
 چینی و که خداوند نهاده تا در آن زمان که ملک غازی که کهنه فرزند ملک غازی بود
 بخود و آن شب نامی مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپید سپاه را
 عمر علیه السلام را برآید داشته و در منزل راه برنده و زین العابدین را که کشتی که سپید الله

لشکر محمد و در وی به جهت نهاده در کوفه که پای به چهار روز بالای و در بندک
 ملک نماند و بر همان لغوی مردمان کوفه کشته که اگر امام خود را می خواهم بید
 تا برای آن فراراده خلعت علی را بکارند و دادند و در آن زمان که ملک غازی که کهنه فرزند ملک غازی بود
 و گفت تا برای آن سرهای مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپید سپاه را
 مؤمنان را که کشته آنکه عمر علیه السلام را برآید داشته و در منزل راه برنده و زین العابدین را که کشتی که سپید الله
 بودید آن فراراده و دادند و آن هیئت روی راه نهاد و در و زین العابدین را که کشتی که سپید الله
 می رسیدی وی را فرار و اگر امام کردند و در و زین العابدین را که کشتی که سپید الله

و در کربلا سرهای مبارک محمد و سرودن که بنیزه کردند و بجا گفت بر دهنه آنکه عبدالله را یاد گفت
 تا سادی نماند و بر همان لغوی مردمان کوفه کشته که اگر امام خود را می خواهم بید
 چندان استقبال مید و اما بنحیثان رخسار سلیمان سیرت جمع شده بودند و همه
 بر بصیرت اهل بیت بگشاید و گفت که سرهای مبارک را در کوفه آورده و شیعیان را قصد
 چینی و که خداوند نهاده تا در آن زمان که ملک غازی که کهنه فرزند ملک غازی بود
 بخود و آن شب نامی مبارک اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپید سپاه را
 عمر علیه السلام را برآید داشته و در منزل راه برنده و زین العابدین را که کشتی که سپید الله

ندام که بر سر از آن کشت که هر دونه آن بر سر مبارک ایستاده می بودند و چون کان
 بازی می کردند می تابید همه بپایه بر زن در خانه رفت می پند که خانه اند
 روشن شده و توجیه می کردند و گفت تا خدا را بر سر یکی از اهل بیت نیست زیرا که از آن
 چند علامت ظاهر می شود پس را بر داشت و یکی از علامت نیست زار از آن نیست
 آتش که در دم شمع در نزد این سر مبارک و شمع کهنه دیده را از آنرا انقباض یافته
 و دم شمع بر این خنجر ظاهر شود که این سر مبارک نیست چون شمع آید پیراهن چهار
 شمع روشن کرد و در حضور آن سر مبارک بطاعت مشغول بود و کاهی که آن بود و

مراد از فلسفه یعنی علم الانام و الحاکم است پس گفت ای جان من ملاحظه کن این دریا را که در کنار
اینچون در افروزم این سخن شنید کار برگیر و سر فروز خود را از جمع جدا کرد و گشت ای جان
از تو خوشتر دهم خدا را تو خوشتر دواوان زن پروردگار تو که نگاهاراده کان
آهسته و آن سر فروز خود را بایشان سپرد و آن مرد چون دیدمان ای سر فروز
دست بازی کردند و خنده کسان بپا زد و شوخی گفتان میدند و دانستند که این کسان
نیز آن خواهر از کان بهمین یک روی پیره زن نهادند اما پیره زن را یکس پر که بر بوسه
نام دروغ ایستاده اند از دور یکسواران بپا زد و دشمنی که میکرد آنستند سر را در زهر

که چون به زان اعلان افغان خبر شد بناید و گفت با همدیگر یانوسدانی که می آمدیم و همکار
بدوی حاکم و بعضی نمیکشید اصل فریضه بر سر کما که بنایان مکان می آمدند و چون
این دعا کرد و دست جان بخش تسلیم کرد اما راوی که بدید که فرزند آن علایا سر دروایان
رو دوند و شنید که سر مبارک شهادت قاسم را آورد و دند و با شران بر دند و لایم
چون همایان به بان جان خوش آوردی بشران نهاده و باطن الان مجاهد که دند و باطن
بجهت پیروز و مبارک شهادت قاسم را و چون به نطق پس سر را در موضع علیا دند
شوش و بویست و هم با صفر حضرت امام زین العابدین علیا دند و امام زین العابدین

[illegible]

الحمد لله رب العالمین

بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان

و قاسم و حسن و حمید و محمد و اسحاق و در زمان از هر جهت
الموت و در آن زمان که در ولایت لشکریه که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان

در ولایت

الحمد لله رب العالمین

در ولایت که در آن زمان که در ولایت که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان

بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان

در ولایت

الحمد لله رب العالمین

بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان

بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان

در ولایت

الحمد لله رب العالمین

بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان

بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان
کیا و خاکی که در ولایت لشکریه که در آن زمان
بن محمد حسن بن امام زین العابدین در ولایت لشکریه که در آن زمان

[illegible]

محمد بن محمد شراعت بن امام زین العابدین علیه السلام فرزند خود را فرستاد و گفت که
 رسیدن امام زین العابدین را بشناس فرزند خود را به نامی عیسی بن زین و اما نام و حید
 و صف و دماغ را عیسی بن زین و زین العابدین را بشناس فرزند خود را به نامی عیسی بن زین
 ظاهر و پشور و شریک صالح را بشناس امام زین العابدین را بشناس فرزند خود را
 بدین اسم را سلام و سلام و شرف و تعریف و اعلام امام زین العابدین را بشناس
 چه فرزند خود را به نام احمد و صف و رعیت و عباد امام زین العابدین
 را بشناس و فرزند خود را به نام شریف و احمد و رعیت و عباد امام زین العابدین

در آن کشتید نشاندند و با جلا بیا به استغفار تمکین زیدین اما حق پرورد
 داشت چون غایت نزدیک شد رسید بایک شد و جلا بیا به پیغمبر شد و دست پای محمد
 بن زید را بپای خود نهاد و کسب را را با عز و اکرام تمام غفلت خوا و در وقت
 از کشتید و در امانتانی بر آوردند و بعد از آن روز در مشرفی حضرت
 و ماه شد که دشمنان را که بر دوام با دشمنان رسانیدند و تمام در آن
 بدست آوردند تا زید بن معاویه و دیگران عامی مروان و دفای زید بن معاویه
 خداوندی را از سر سبب نخواست که همان دشمنان خود غرض داشت را رسید که

مسجد خورشید را خواست که در آنجا بر سر آید و در آنجا نیز در میان قیصر
بر سر آید و گفت قصه آنکه حضرت امام زین العابدین هم را از مسجد قبا
خداوند گرانام نذر برای سلامت و پاکی بر آید آلهه قسم خود و عهد کرده آلهه
نصرت حضرت امام زین العابدین هم را با جدیت ایران به زانو و آید نکرشد
آلهه محبت محمد بن زین العابدین و است نذر آن دامیران تبعید است از راه
پروان آید و در هر جا به ایست محبت محمد بن زین العابدین همانی نام دارد
راستین عالم شنیده و هر بار بر آید بقدم حضرت قائم شود و است بر آن شاهزاده را

[illegible]

و قاسم و محمد و ابراهیم اما از این امام زین العابدین را بهشتی زندگید
مدین شهر بار در کار و روح و نوع و طوطا و قلم و خوشه اما از این امام زین العابدین
را ده فرزند یحیی بن عمر قنار و علیار و داب و قاسم و حسن و غفرایا و سوار و کزک
اما از این امام زین العابدین شش فرزند یحیی بن احمد و ذریه و عبد الله
و عقیقه و ملک و ابراهیم و دعا اما از والد محمد بن امام زین العابدین و محسن
چهارم گفته اند تا قرن محسن ابن امام زین العابدین چهار فرزند یحیی بن امام

[illegible][illegible]

کار خود را و اوراق نامه ای که اولاد از شهر خود می بولایت می فرستند
 هر شهر در ده که می رسد نزد خواجه آن رعایت کرده و گاه آن را بشهر می کشند
 چون بولایت شهریار رسیدند تا آنجا که ده بده و همایون بعضی شهرها و بعضی
 بعضی بزرگ و بعضی بزرگ و بر سر راه کاروان می نهاده و بسیار که گه در آفاق و زمان
 محسن این امام زین العابدین می فرستاد و در هر روز بولایت و در هر یک
 که در آفاق و زمان زین العابدین می فرستاد و در هر یک بولایت و در هر یک
 چون فرستاده و آفاق رسیدند مردم هر یک را که می فرستادند که در آفاق و زمان

و حضرت بولایت و مفاصله خود چون شهر سده رسیدند ای را شهید کنه افروز
حق انعام زین العابدین در بولایت فروز که نهاده اند تا بشر و تر و عیس و صحرار
در شهر فروز که شهید کنه افروز صاحب هر دو موضع ملک و مرشد
بشدند این را در بهای شهید کنه افروز حضرت امام زین العابدین را بولایت
ساجد علی و در موضع خزان شهید کنه افروز از خزان حضرت امام زین العابدین
از بیدار الم از مادران نهاده چون در موضع کوه که رسیدند م و ملک را
تا فروز از شهر در زمین نهادند و در خانه و ملک حضرت زین العابدین

میں نے

شده باشد یعنی آنچه بعد از اسلام در ولایت و ده اندوخته یافته و نقد و زیاده
این باشد یا نه؟ اما فرزندان حسن بر این امر اجماع دارند بر ولایت
از پدر گرفته اند و حق ولایت از پدر بر سر نمیکند که آنها موافق با امام بنی
العابدین و از کویا و جلاع بخوار سر نمیکند که اما فرزندان حسن و علی بن
العابدین آنچه که از کویا و جلاع بخوار سر نمیکند و پدر و حمزه و ولایت
با پدر سر برافراشته اند اما از ولایت و در موضع گرفت و شهید شدند اما
و احکام دارد موضع میان ده شهید که فرزندان مادران امام بنی العابدین

ولایت نام افغان محمد زفر و عبداللہ را در موضع نصیب شہید کوفتا نام
بنام نرس العابدین عزا و شہر در کین شہید کوفتا نرس زفر نام اثر ابرام بن
قباد و کلمار و دماغ نیم کین بر کوه و در کوه نرس بن نام نرس
شہید کوفتا عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل
چون موضع آوید دشت سید علی و در بریان ضیافت و اما در کوه کان
و آمدند و بسیار کمال و کوه نرس و کوه نرس و کوه نرس و کوه نرس
دشت شہید کوفتا نرس زفر نام و کوه نرس و کوه نرس و کوه نرس و کوه نرس

حدیث ثانی بطور مرقوم برایت دعا و تدبیر

حضرت امام زین العابدین

در موضع خلاشید که اما فرزندان بنی امیر العابدین عیسی بن ابی طالب
 و عطا الله علیهم السلام و عمار الله و هاشم الله و علی الله و
 در ولایت یمن ان شاء الله و شمس و زینب و امیر الله و امیر الله
 بن زینب امیر العابدین و در ولایت یمن و در موضع خلاشید که اما
 فرزندان محمد بن زینب امیر العابدین و محمد و حمید و حمید و در ولایت یمن
 امیر الله و شمس که اما حمید بن زینب امیر العابدین و امیر الله و
 موضع که اما فرزندان بنی امیر العابدین عیسی بن ابی طالب

و لطافه و عین الله و عملا التدر و ولایت قرون افتاد و وطن ساخته دنیا
اش بسا شد اما حق عشره افروزان ملک ابن سید امین ابن علی بن ابی ولید
افروز بن یوسف بر یکصد تا ملک او فرزند یوسف حسین الدین و
امین الدین بر موضع بر یکصد شصت و نه ملک ابن علی بن امام زین العابدین
ابوطالب و ابورباب و یحیی بیان دوازده در قریه کوه افروز و وطن
ساخته و در ایشان بسا شد اما حق عشره افروزان ملک ابن سید امین
افروز بن یوسف بر یکصد تا ملک او فرزند یوسف حسین الدین و

۴۹ / المسألة السادسة انما الله عز وجل لا يبدل ما عاهد من احد شيئا

۱۰۰

ونوح و لوط و اسم و حم و شمس و ولایت طالش اسباب اهل خانه را ابرار و حق را رکن
 را در موضع رحمت آید شمشید که حوت و نوح و لوط را در موضع مایل بر سر شمشید
 گفته اقامت و حشر را در موضع پوزان نوشته اید شمشید که اقامت و ابرار و حشر را
 در حد و ولایت بخیزد از اهل در موضع اندر حد و ولایت آید شمشید که ابرار
 احسن را در موضع کور آید زمین هم آید شمشید که از ابرار در موضع کور آید شمشید
 شمس را و فرزندان آید شمشید که از ابرار در موضع کور آید شمشید که از فرزندان
 خورشید احسن را از ابرار در حد و ولایت آید شمشید که از ابرار در حد و ولایت

و هارت در ولایت قندهار را خاندن وطن خند و زیارتان میرزا شاکا
نسخه اما فرزندان اکبر محمد بن ابی الطیب و یوسف و طیف در ولایت تون
خاندن افغانه و بن راهبید که اما فرزندان اکبر بن ابی الطیب و عیسی و
دار و ولایت سیاح و لام در موضع افغانه شمشیر که اما فرزندان محمد بن محمد
امام زین العابدین اهل جندی و قوام الدین و قطب الدین و نصر الدین زین الدین
در ولایت ارازمه از فرزندان افغانه و وطن خند و زیارتان میرزا شاکا
مالی میج و زر که خاندان امیر الدین بن محمد بن ابی الطیب که با یازده

جرات بجای در پیوسته اقا فرزندانی علی اربعه صمدی سید ماهر الدین فیضی است که در
 ولایت بروج طایع اقلید چون موقع کوه رسیدند چون اود و خضر و او سیرا سید مراد الدین
 آید و سیرا بجای که اقا غلام چهارده جرات برتن یک کوه رسیدند مراد الدین و سیرا
 و آن جرات اثناسید ماهر و نایب ولایتی در موضع طهران رسیدند اقا باقی
 طهران درویش صاحبان و سید ماهر الدین ابی طالب امام جمعه صمدی و در خانه درویش صاحب
 فرمودند در مدت چهارده روز بجا یکه دهان جرات بجای درویش اقا صاحبی که باقی

را در شهر سواد شهر رسیدند اقا غلام ابی امام جمعه صمدی از شهر خود در گذشتند
 که در آنجا چون موضع آمدن رسیدند طهران اعلی اقا خوانده را رسیدند که ابا الیمین ابن
 عثمان که در آن عهد از ارباب اسم ابی امام جمعه صمدی از شهر خود درویش ولایت شهر شدند
 چون موضع ده روز نایب رسیدند اقا و در موضع نایب رسیدند و در آنجا رسیدند اقا
 جعفری شاه زید ابن امام زین العابدین در غایت هم عهد الیک حوا علیهم السلام
 از مدینه در ولایت بروج طایع چون موضع طهران رسیدند در خانه حسین که فرمودند
 و حسین دست با اقا خوانده زید با او رسید و بر این نبرد در مدت شش ماه که گذشت

که در آن زمان حلال الدین عمرو فرزندان و برادران خود کشته و زیاده بجزارت آمدن بایان
در حق محمد بن حاکم حلال الدین عمرو فرزندانش شهید گشتند و اقا فرزندانش مطهران امام جعفر
عاشق و غلام و بنوه و زید و مالک و عمارت از شهر فرین و در ولایت کوسان نهانند
چون بموضع خرم آباد رسیدند ایشان را شهید گشتند اقا عبداللہ بن محمد بن علی بن ابی طالب
مطهران امام جعفر صادق از شهر فرین و دی ولایت کردستان نیز بودند چون بموضع خرم
آباد رسیدند و بطریق معتمد زیارت این پادشاه بایا جعفری اقا فرزندانش محمود
ابن امام جعفر صادق عمر بن ویران و کنگه از شهر و آن دی ولایت فردر کوه بکوه

چون در موضع بازار رسیدند ایشان را شهید گشتند اقا فرزندانش اسماعیل ابن امام جعفر
صادق و محمد بن ویران و ابراهیم و دی ولایت شهر فرین و در ولایت راجد اشکانی و از
شهید گشتند اقا فرزندانش محمد بن اسماعیل و جعفر و اقا فرزندانش علی بن محمد و
ایشان بسیار با اقا جعفر صادق و ابی کریم ابن امام جعفر صادق از شهر فرین و دی
ولایت کردستان نهانند چون بموضع دیز رسیدند را شهید گشتند اقا فرزندانش محمد بن
امام جعفر صادق و ابی کریم و ابراهیم و از شهر فرین و دی ولایت اشکانی و از شهر فرین
باصفهان رسیدند و بطریق معتمد زیارت این پادشاه بایا جعفر صادق و عبداللہ بن

اما جعفر صادق از شهر قزوین در ولایت آذربایجان در جوانی نزد جعفر بن محمد بن عثمان
رسیدند و از آنجا به خراسان فرستاده شدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
عبدالله بن جعفر صادق را در آنوقت شنیدند که از آنجا آمده و عین و زبان در وی می‌نمود
الدین نام برده و از آنجا آمده و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
می‌نمودند که از آنجا آمده و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند
عبدالله بن جعفر صادق را در آنوقت شنیدند که از آنجا آمده و عین و زبان در وی می‌نمود
آنکه در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

عدد اولاد ان نذر کو اور علیہ السلام

تقریر ایام و سی و شصت

و نام و رسوخ و واحد شاد و شاد و سلام و یعقوب و جعفر و محمد و باقر و الیاس و حاجی
و حاجی و صاحب فرج و علوان و ادنان و صالح و میر و عیسی و مسلم و درگیا و شریف و کجی
و کبیر و ابراهیم و ابراهیم و یوسف و اشران و سید و خندان و طاهر و آصف و تون و طاهر و قاسم
خان و صاحب الدین و ابی موسی و کمال و شمس و فرزند و میر و یاسا و فضل و خلیل و علی و علی
و علی الدین و قوام الدین و صدر الدین و آقا حسن ابی مولی و کمال و فرزند و میر و
اسرافیل و احمد و حامد و محبت و شیرین و لطیف و اشران و زینب و زهرا و صالح و اما
فرز و صاحب ابن حضرت امام موسی و کمال و آقا شمس و فرزند و میر و یاسا و جعفر و باقر و ساف و حمید و اقا
و خراسان و حکیم و سید و حمید و آقا حسن ابی مولی و کمال و آقا شمس و فرزند و میر و یاسا و آقا زهرا
و خراسان و باقر و صاحب الدین و ابی موسی و کمال و آقا شمس و فرزند و میر و یاسا و ساسی و حق و
خدا و مالک و و خراسان و حبی و رفیع و طاهر و آقا حسن ابی مولی و کمال و آقا زهرا و فرزند و میر و یاسا
فرزند و فرزند و محمد و خراسان و فرزند و ابی موسی و کمال و آقا حسن ابی مولی و کمال و آقا زهرا و فرزند و میر و یاسا
آقا و فرزند و محمد ابی موسی و کمال و آقا شمس و فرزند و میر و یاسا و عبد الله و تاج و احمد و کمال
فرزند و صاحب امام موسی و کمال و آقا محمد و فرزند و محمد و تن و شمس و خراسان و باقر و محمد و محمد

حضرت امام محمد باقر

امام موسی کاظم از بغداد روی دارالمیزان نهند چون بموضع دایره رسید
در اشهد که خدا قاضی فرزندان یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم عفو و سید محمد
قریش از بغداد روی بولایت کوه نهند چون بولایت نمرور که رسیدند
اقا جعفر ابن یحیی ابن حضرت امام موسی کاظم را بموضع سید زینبید که خدا قاضی
حضرت سید محمد قریشی بولایت لاریجان بموضع کرکک افتادند و غایت شکر ابرام
فروغ اندیشا بر او افتد مبارک حضرت متی محمد قریشی رسید و شادمانت
چهار روز و پنج شب حضرت خرم و ما عاشق غم زنی شیخ ابراهیم بها اقامت

[illegible]

حضرت مولانا محمد رفیع الدین

محمد حسن حسین ابطالبی تبرک الوهابی هزار خنداد روی ولایت
ری که نهالند چون پیر سر که دستم فرقی شدند اما محمد حسن حسین ابطالبی
مکوه پاینده نهالند چون موضع که رسیدند ثواب را شهید کردند اما ابطالبی
ابو تراب ابطالبی هزار شهسری روی ولایت نیز دهکده اند چون ولایت
بزرگ افتاد و طریقه خدش در این ایام بر شد باقی بوی اقا از
اولاد قاسم ارجی علی ابرج حضرت امام زین العابدین در هر بیت منصور و دواش
از خدا در روی ولایت زنده اند نهالند اما شعیب و ادیس موسی بن

موجود در ولایت زندان بموضع چوکن کسیدیش از انشید گردند اما
 حسین از عجب آن ناب نام موسی کاظم در ولایت میان ده انشید گردند اما
 طاهر و طاهران محمود و حضرت امام موسی کاظم تبایع شهر دیوان در قیام
 هزار سال انشید گردند اما خادو حقیب با ثمان شهر دیوان انشید گردند اما
 فرزندان ابوطالب با امام موسی کاظم حسین و یوسف در پاش که انشید
 گردند اما از آن ابرج حضرت امام موسی کاظم با در فرزند عمران و زیند را
 در شهر امل انشید گردند اما ابراهیم و عاقب ابن امام موسی کاظم در

حضرت امام موسیٰ کاظم
شہید کرد

شهادت کرده اقا علی بن محمد را در موضع اندرود مندر و در شهر کربلا
اتحاد خضر را در ولایت لبنان شهادت کردند و نام هر دو را در ولایت ناصح
مبلغ شهادت کردند و در اخبار آورده اند که در زمین آباد برقیه دی
زمین دی علی بن خضر را در جویمیت نام که در آن زمین کشتی خند فای در
قیامت و بر امانت به محمد اول که که در کما که حضرت محمد مصطفی
بعد از من زمین هم که خاک فرخ آوست به توابع شهر دیوان که در کما که
جنا ایام علی بن محمد چهارده روز حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب

بود اقامه کافران ملک نیز در دین شریک حضرت امام حسن عسکری
عجلان داری عظیم کرد آلهامه ملک شاه غازی در خدمت جناب
امام حسن در ماندن و وفود و محاب بن بر علیه السلام و قلمبامان بر
آلهامه جناب اصحاب محاب بن بر علیه السلام عجلان کرد و قلمبامان را از
در محاب بن باز ستاند و آن قلم را خواجگ کردند و باز کشید چون روی
بودیت را از نزد خاندان سحر اترنج شهر رویان بعد ضعیف جوارش بسته
فرمودند تا مدت ۲ روز بماند بعد از آن حضرت امام حسن عسکری ملک

تقریر مولانا محمد رفیع

حکمت شاه غفر از او دعاء کرد و بجا نبرد و این شد اقا ابراهیم ابن
حضرت امام حسین ابولایت شهر رویان موضع ناجو ابراهیم در اواخر
آورد و اندک حضرت ابراهیم ابوجواب حضرت امام موسی کاظم با مادر و عشیره
از کوه و ابولایت باز آمدند از آنها که چون موضع شهیدان آمدند آن سید شهادت
شهادت کردند و با اکتساب ابراهیم ابوجواب که نیکو اقا موسی که ابن یعقوب بن
امام موسی کاظم ابولایت استمداد موضع در ده روز در بزرگ شهید که نیکو اقا
افضل و قاضی ابن محمد الله ابن حضرت امام موسی کاظم از بغداد و در بغداد از

چون بزرگوار ساق در موضع کند ارس سید نایب از شهید کرد و نایب حضرت
سلطان سید اشرف حضرت امام علی ابن موسی الرضا را نیکار بود حضرت
نایب از شهر الرضا و ابغایت است نخست از زمانه امیران اشراف حضرت سید
اشرف انبیا زاد و بود ولایت دار لر و بطلان نهی در چون شهر لایب چنان سید
در شهید کرد و نایب احسن ابوطالب علی ابن عون امام موسی کاظم انوار
بود و ولایت در زمانه چون بر سر سید مدتی بسیر در نایب از آن
بود و امیران نهی در چون شهر نایب سید نایب از شهید کرد و نایب

کردند و از مامون ملعون و بکرو اندیدند چون مامون بدید که از دست
آنگاه آن امر ازاده بدیدت در این فکر بود که حضرت امام رضا را بشیر که حضرت
از نظر و کوی خبر داشت و نامه بدیست بدیدند فرستادند و خیمه ششم از اولاد در آنجا
گشایافته اند و تا اولاد امام موسی کاظم و شتران آنجا دوازده هزار و شصت و
هشتاد و سه تن بودند و هم تراش آن بابرهم ایوب اسبجو راویان روایت
کنند چون آن حضرت علی ابن ابی ترصه را بدیدند و امامزادگان نام حضرت را
بدیدند و محبت و بکریستند بابرهم گفته ای برادران را بر کنی تا بدی و خیمه را

توانند آمد آنگاه امرا ده داد گفت ای جهان برادر ما را در صورتی بزرگوار خود
حق مصطفی باید رفت و سلام باید کرد هر که حاضر است و مواقع جواب سلام باند
و بد آنکس هر چند آنکه عیال او را که بسیار است حضرت پیغمبر فرستاد و یک یک
سلام میکرد و باز می شد اما امرا داده ابراهیم خود را به نزدیک حضرت رسول
خدا رسید سلام کرد آنگاه او از تربت ثریف حضرت پیغمبر بیرون آمد و
گفت علیکم السلام وادی و ولد که یازیر و نزدیک چون امرا و کسان
این سخن شنیدند همه یک یک بیست و پانزده امرا داده ابراهیم حاضر شدند و بیست و یک نفر

و از این پیر و آن آئیندو و همچنان می آمدند تا بولایت شهریار درو وضع شد و قوس کشید
 و ده آئیندو آن پیر و یکم ماه محرم و شب یکشنبه خواندند و حضرت امام موسی
 کاظم را در خواب فرمود که در میان خواب بگریست که امفاده قادر و بسیار کرد
 و گفت از خواب هر یک بر سر عدالت گیرید و در غرض نیکنه بود و بگفت ای
 جان برادر من چرا میدم که در میان زمین آسمان است و در بر و بر و در و
 قطره خون زهر آواز و می بکشد و از آن قطره می کشی بر سر او آن خون بر دم
 صاب می برد از آتش بدو آن چراغ گفت ای اکبر این قوم را اجل میدواند و هر یک را

بدایر مررب چون این سخن شنیدند ان شب اهل بیت خنده هر که محبت یکدیگر را کرده اند
را و گویند که دشواریا فلان بود جز چون فلان نام داشت ما بنزدیک ما مون را از عیال الله
فوت و کس فوت کرد گفت همان تو آگاه باش که در دوازده هزار و نصد و هشتاد و سه سال
از اولاد اعداء ولایت عیسی بن ابولایع عیسی استوار این خرج و چشم که او را میسر می بریزند
از سبکی از آنکه نگذارند چون ما مون را از شیه از این اموال و خانه شده اهل بیت حضرت
امام عباس بن موسی الرضا را فرمود و شد که و نه از نزدیک محمد حسن شیه را و نه از
و نه از نزدیک محمد باقر و نه از نزدیک و نه از نزدیک و نه از نزدیک و نه از

[illegible]

عظمیٰ آید اگر دند از نس و سیاه کوش سمنای باقر جمل فرار خواری
صحنه رسیدند از این رخسار تنیاق و زین باقر جمل هزار مرد و پنج
هزار طردان الموت را رسیدند و منافقان از هر جانب با آغوش ارکان
رسیدند و جنگ عظیمی در پیوسته اقامت آن روز اما خواجه ابراهیم
چندان خوار و بکشت که از این دنیا با طبعیت هم یک جملہ آورده
و از آن خوار و جان نشن خوار در گنجیم رسیدند و چندان حرب کردند
که تمام عبد الرحمن آنجا علی اللہ کہ بزرگ طردان الموت بعد از

از دست افراد ابراهیم شده شدند راوی گوید گشته بر گشته و خسته بر
خسته افتاده بود که شاه مردم ولایت شهریان را برای بن برین فرستاد
تا آنکه الامر که خواج زین العابد گشت باطل است افلا چون شد
که بعد از آنکه آن دشمنان شدند تا آنکه اصحاح و جعفر و ابراهیم در موضع
سکونت رسیدند منصور علیه السلام را شنید که در آنجا افتاد
در بیابان و در حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در موضع و گشت و محمد
حارث علیه السلام شنید که اصحاح و جعفر و محمد و حسین که فرزندان امام

محمد بن محمد و آن سکنان را فرموده راجد موضع جوق الیاس بن
ازرق بن قمر علی الله شهید که اما ابراهیم و سلمان بایک خاک
فرزدان حضرت امام محمد بن محمد و کتبه بن برادر
در موضع ایلی آباد ترس محام سد به سپاه گشتن علی الله
شهید که اما سلمان فرزندان عبدالله ابن حضرت
امام صفیر حلاق مبعود اشاع علی خطی بر حضرت امام
زین العابدین بایک خواهر دیگر و قتی نام راجد ولایت شهر

حضرت امام موسیٰ

در موضع کجی که مسجد بنا یافت شد و در خواستند بطاعت مشغول باشند
 اقتضا که تا نماند و نقل علی الله عز و جل آن ده بودند و آن خواجهان بر امام اهل
 آنده نشاندند از شهید که اقتضا می نمود آن حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در موضع
 شهر بار پدید آمد بطرف قبر شهید که اقتضا می نمود آن حضرت امام علی نقی علیه السلام را
 شهر را در موضع سیاهان آلوده در حرم خود و در تقابل آن شهید که در آن
 مبارک بود و در میان آن حدت افتاد و پس از آن که آن مبارک را در آن
 گذاشتند و بعد از آن که آن مبارک را در آن گذاشتند و بعد از آن که آن مبارک را در آن

تبعه هم و این نام و آن را که از آنجا که در آن کوه و آن موضع است
برید و پیوسته انداخته و مسو و اصغر با یک شیر زینت کم که فرزند آن عجم را نام
مسو را خط به خط افتاد و ترکان او را با یک کوه بن شهید کوه کشیدند آن پس
جلال علی الهفتم آنجا که در کوه و مسو و اصغر و در آن شب عجم
در جنگ به شهید گشت و او را بنام آنکه شصت سال از آنجا که در
آنجا شهید گشت و در کوه مسو را که بنام او بود و عجم را نام مسو را
که در دست کردن است نزدیک مسو آن از شیطون فرستاده چون

~~211~~

تمت في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٤

نزدیکت ایوانک رسیدند و در ولایت را دیدی هر یک که او را راه را آید خوانند
و در آن دهه دهه تمام او را بعد از ارسال بود و غرض از سر آمد و او را سران
و عمر از کمان بسیار بود و بعد از مدتی بر سر راه خواجه جان آمدند و همی بر غلجی کردند
آن نیکان گفت ای فرزندان کوشیده ما این خواجها را بر جهم نیندازیم
معصوم را از کمان راز و ستایشان نداشتند و گفتند که این را بر سر کوه
راو اجانبین گویند و بر منبر خراب نیندازند چون پیران این سخن را شنیدند
بطریق شر بنه و شنیدند و لغو آنرا نکردند و آن شب هم از راه جدا

[illegible]

تقریر فی ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۸۴

بفغان آمدند القضاة روز بیستم نوبت رسید لیچون روز چهارم رسید اما غارده
بجز این برپایست نهادند و یک مردی بدنامی احمد را زانی اما غارده را دفن
کرد در موضع غرور و بغیر ایشان آن پنج حاجت اقیان اما غارده شعیب اترش
ظاهر است مردمان ده او را فرود میخوانند اما غارده زن علی بن حضرت امام زمان
علیه السلام است و در شهر و زمان مجروح کردند و آن حاجت که داشت میباید چون موضع
گند رسید نذر که بیکباره ترشاشن فلانده افتاد آن که مردی بغلامی صاحبی
حوائی است روز اما غارده کاغذ خواند و نگاه داشت آن را از حوائی که ترش شد

و آن دوست با احوال کارزار آن که شهبه کردند و در جاهای مختلفه افتاد علی بن موسی بن
حضره امام موسی کاظم که او را موسی القدر خوانند و آن دین از جهت سبب در غرض
گذاشته اند در بالای کنگره خدای بود و او را عبد الله بنی خوانند آنگاه امام ابراهیم
بدر خاندی آمدند و بر آن بی بود عثم نامگاه از خانه بیرون آمد دید که در حضور
در شب ندوی ایستاده اند مانند ماه و یکصد ایستاد آن بزرگن سلام کرد و گفت ای
بزرگان شما چه سبب و از کدام قبیله اید که چنین حورث با جمعی پیدا مگردید و هر
گفت ای بزرگن احوال غریبان چه بر سر ما و اثرش ای ای آن بزرگن گفت

بفتح ن و همزة

مجلس

و بعد الحاق فارون و نام و اوجا اب طاهر و قطره و حصر و ایس که بعضی
امرا و اداکان و بعضی فرزند و فرزندان اداکان امام موسی کاظم علیه السلام و سایر اشراف
رو به این بیت نهادند چون عرض کنند رسید اقسا جها طایفه در موضع
بنی که بنیایست موضع خندان مصطفی علیه السلام و بنی که از اولاد دزیران
غیر و دویم افسوسم ازین که چهارم حرم حسین که از دستن این
انسان علیه السلام و او که بد چون آن جلدان امرا و اداکان در موضع
کنند رسیدند بنی که دزیران بنی که از بنیایست بود در آن موضع

رسیدند آن شب از آن جایگاه سر برفتند و بعضی از مردمان را
دیدند و بر فتنه یکی نهاد و از شرف آیتین کاتبه دوز گرفت و آن مرد
خارج و مردم آن دهر خردند چون ظالمان این سخن شنیدند جمله در
درباغ حیات فتنه و باغ اراکان درآمدند و بسیار جماعت کشته
آخر امداد آن چهار طایفه کاسم این کشته شد اما فرزندان را در
همان موضع شهید کردند اما تعجب بر عالم مومنان و علمای ربیب
حوائج رسید که ویرانه مرگ بر کرم مردم ذکر آن نماند و هزاره

سخن شریف

کرم شریف کمال پرکاران از این عرب دیت از اهل بیت صطفی این لایق اند
و هر یک با حق افتادند برادر علی که بر جعفر ابن جعفر امام موسی بود و عبدالعزیز
امام جعفر با خود و آن یکی موسی بن امام موسی بود که ای سکنه زن مکر و حبایل است
روالی زن نگریه در آمد و گفت که چرا جان من بعد ای اهل بیت رسول الله امام
زادگان من است و بخت خود را بکار بردن می کند زن خود را در دست قدم امام زادگان
انداخت و قدم مبارکانش را بر سر پدید در خانه رفت عبدالعزیز مدنی در خانه آمد
زن گفت ای جوان مردان فرزندان رسول صلی بر در خانه ایستاده اند و از روی

که می گذاری آنگاه آن مرد موسی از خانه بیرون آمد و دست و پای امام زادگان بر پدید
و آن زن که از از این خود بر یک کعبه پنهان کرد و بی چنانچه در کند بود و در خانه ایستاد
مدنی رسیدند و علم خود دیدند و آن دو زن بزرگ انگشت می نوشتند و احوال گفتند
دوبت نفر نواز و پیران نشسته خانه عبدالعزیز آمدند و امام زادگان را شهید کردند
مادی ابن جعفر امام موسی کاظم را با یک بشیر بن نام در ولایت شیراز شهید کردند
انگشت و در شهر کرشنه دو هزار که خدا را می بودند و مردم شهر کرشنه شهرت می نمود
بودند و در میان شهر قفقاز بود و در طرف آفتاب بر زمین مسجدی بود که امام

مسجد دارالشعان

سخن شریف

دارالشعان خواندی و بر من مسجد عربی در نام او عبد الله و ثابت فی بود
اقا امام زادگان من روز و شب در مسجد مسجد بر بند و مردم آن شهر کسان
این جان خیزد نشسته و قضا را بکند و عبد الله مدنی در آن حجر نگاه کند که در وقت
نشسته روی چنان که کسب آن سیاه و در زن چندین جرات دارند آنگاه عبد
الله ثابت فی گفت ای بزرگوار شما که بیک نشسته و آیتیم که بیک می رویم
ما فرزندان امام موسی کاظم ایم آن مرد موسی بن این سخن بشیر بگوید در آمد
از مسجد بروی و از راه بگریست و خانه رفت زن و فرزندان خود آمدی گفت و

بعد از آن امام زادگان را در خانه برد و چند روز پنهان داشت آن احوال معلوم
و شقی علی الله که مرگت بود آن ملعون خبیث امام زادگان را و در این شهید
کردند و بر ستم از ایشان را در حوالی مسجد بن کردند اقا جعفر ابن محمد
این حضرت امام موسی کاظم در ده خانه شهر را افتاد و در این صالح
فرهاد شدند و میکشیدند و آن جایگاه ماندند اقا جعفر ابن موسی بن علی بن
عبد الله که حروان علیه الله بود آن ملعون و کجی نه دست جردن احوال گفت
آن حواری را که با شکر تمام بدو خانه آمدند و امام زادگان جعفر ابن محمد ابن

سخن شریف

حضرت امام موسی کاظم را شهید کردند و تربت مبارک وی در میان ده چهار
بر بر جاده واقع است و دیگر در روایت آمده است که چون امام زادگان در
موضع روشن مشرق کردند اقا فرزندان امام موسی کاظم عبد الرحمن
و سلیمان و خود و سینه خاتون در ولایت هرات آب فشانند اقا عبد الرحمن
و زید ابن امام موسی کاظم در موضع بلخ با شهید کنند و کوچه ترکان بنس
بابا شاه و برادران و سلیمان ابن جعفر امام موسی کاظم در موضع کوش
با شهید کنند اقا سینه خاتون بنت امام موسی کاظم را خوارجان

از عقب آمدند اقا درو الا حبش چشمه آب بر سینه خاتون خود را در
مسال آب کنند و غایت و القاب آن موضع خوارخانه با اقا حمزه ابن
عبد الله ابن جعفر امام موسی کاظم را در موضع حمزه زاده شهید کردند اقا
جعفر و زید و مکری که فرزندان حسین ابن امام موسی کاظم بودند و آن چهار
تن را خوارجان بکشد شهید کنند و تربت غریب ایشان شهید است در
موضع بکینه اقا خوارانید ابن جعفر امام زین العابدین حبیب و
رقیه آمنه در ولایت شهر رود موضع که حوالی خاوه طرف آفتاب

مسجد دارالشعان

سخن شریف

بر آمدند در راه که میان کوه دین بر سر جبهه داشت بر سر سرخ شهید کنند و کشته
ایشان را با سب این بر علی الله بود اقا فرزندان امام موسی کاظم
عقاب و ابراهیم حسن در موضع هرات بن علی با و ش و فرزندان شهید کنند اقا
مارون ابن امام موسی کاظم را در موضع کردین با سب او و فرزندان شهید
کردند و تربت آن حضرت شهید است اقا علی قاسم و محمد که مشهور است فرزندان
مارون ابن امام موسی کاظم بودند آن ستم که امام زادگان را در موضع سرای
محمد و او فرزندان شهید کنند اقا ابراهیم ابن عبد الله ابن حسن ابن محمد ابن

عقاب ابن جعفر امام زین العابدین را در موضع الفیه شهر شهید کنند اقا شمر
سید محمد ابن جعفر امام موسی کاظم را با برادران و فرزندان و هم زادگان
چهارصد تن بنفش روی بولایت قم بکشد اقا حضرت سلطان سید محمود
در ولایت حمره یزد شهید کردند و باقی امام زادگان را بعضی در شهر و بعضی
کشته و بعضی در حوالی و شهید کردند اقا محمد ابن باقر ابن جعفر امام موسی
کاظم و برادران فضل و علی و محمد از غریب تر و قش و بر کوه با سب
همانند چون موضع ده بار تفران در موضع رکوع را سید راوی

که در دکن دیر بفرستیم و چهار صد که خدای نامی در آن ده بنده و بیشتر این ده
خاندان را بطلب بنده چون برادران نزدیک برده که رسیدند که برادر او را
گفت بسیار که ما را در حقه بفرستد و برادر او را که بنده و آن جوان که داشت
برده که رفت و خواهر بنده نام در الفندیا برده که در راه راست ایستاده
و گام میزد و دید که برادر بنده را برآمد با چندین جوان خود را برادر بنده
کردگان نهان که چون نزد گذشت خواهران را در عقب می آمدند
گفتند یا الفندیا را از اینجا بفرستد و برادر او را که گذشت آن را مراده از چشم

اشارت کرد بطرف رخت گلشن چون اشارت که آنجا نیدرید و بد
وایت بدست نمازند آخر الامر خواجه آن کوک بداخلی لان اتفاق
گشت و نزد یک آن درخت رفت و اما فراده را بیرون آورد و در هر کسی
فصلت و آنگاه اما فراده بجای نزع رسید گفت ای قوم مرا شربت آید
آن کرده اند آنگاه اما فراده ظاهر شود باین زمین اشارت گشت
آید بیرون آمد اما فراده خوات آید بخوردند آنها را سر از زمین
بیرون آمد اما فراده محض آب بخورد و گفت بخدا یا باین قوم رحمت

کثر از نگاه گفت از برای من اندک شربت عمل پیادید آن خطیفه بدو بخشیدند
گفت اما مراده نظیر دشت و جبار کرد و از آن بوطیر شربت پرود آمد
و از آن آمد که بخورد و آن بختی طبع کند و بوجه آن حضرت شربت را آن
ولایت بماند و هر سال به آن آورده افتاد فصلی این حضرت امام موسی
کاظم را دارد ولایت کوکب دشت بر وضع ناران بنیاد با مسجدهای جلوه افروز
آمدند و آن حره مؤمن و برادر مصلحت گذاشت آخر الامر اهل بکر و از آن
اسباب خیر یافتند و در وضع ناران آمدند و اما مراده را شنید گفت و تربت

آنحضرت شهر را که اقامه نمود و بعد از آنکه کوفه زندان اینحضرت این
امام محمد باقر را در اینجانب بر تپه زیر درخت همان ابلق حواریان شنید
گفت اقامه اسمعيل اربع جعفر امام مولی کاظم را در موقع ملک جان
بدیندر روضه بارطایفه اینسایان شهید گفت و طایفه یاران هم
اما خدا را که از شهید گفت اقامه اما خدا را در اسمعيل را پنهان خواند
شب برداشته و پنهان ده ملک جان زیر درخت چار درخت گفت
اقامه آنحضرت اینجانب جعفر امام مولی کاظم را در ولایت مدینه

آه سهراب بن یحیی بن عبد الملك مروان علیه السلام شهید شد اتفاقا
حیدر و حیدر که فرزندان عقیل بن قیس بن حضرت امام زین العابدین
بنده ایشان را در ولایت آه در موضع کلبا شهید شد اتفاقا مسلم بن
عقیل ارج حضرت امام موسی کاظم و فرزندان حسن ارج حضرت امام موسی
کاظم از جهت نماز و خمس شهر را در وی ولایت از زندان نجات
چون بنو اعیان شهر آل آمدند قاصدا در آن موضع طایفه شهبان شهید
اتفاقا امان الله و غیر آنکه ایامان شهر آل پیش امام مصطفی شهید

کنند اصحاب و ان الله و جبت ان ابن الحسن بن عقیق انعام مکرکام در موضع
مالکین اولاد و طریقه خود زیارت ایشان بپوشد و کتاب کرات مالکین
خواند و بگوید انما محمد و عبدالمصور و در دو دست یکی اهلکلی را
حزینم کشته و آن خط یک محمد و عثمان محمد هر یک را یک بار و او
اقصا صلوات الله علیهم قاسم ابن عبد الله ابن امام زین العابدین در موضع
اولاد و اصحاب در موضع بنوعی نام وی را ثوبت بن زینل سفین ابن عبد الله
اصحاب محمد شیب نامند ثوبت بن زینل را بفرموده و حواضر را

11/11/11

از اولاد ابرو پان در آن ولایت آمدند تقی میراثان یکسره و بیکار و فقیر باشند
سرهای ایشان را در آنجا خسته چون ناله بر آن طغیانی ندیدند رسید راوی گوید که یار
دهر و عظیم که خلیانام در آن ده بنده و قهرابان جلال الدین و امیر و امانداران
و معتمد در خانه خود خواند داشت آخر آنهم در خارجان بدین فاعله طلع می افتند
امامزاده صالح حسین و محمد بن محمد زناد عاقبت این امام موسی کاظم شد و آن است
تنی را در موضع کلو در بالای سر پشت بطرف آفتاب است که بر سر ایشان شهید
گشته و خواسته که بر سر مبارک ایشان از ناز و جدا گشته قدرت حق سیمای نهضت

دو کوه خند که می پیداشد و شایخ فریدالدین اشهد بدان طایفان در
آند و یک شش تا شش صد هزار جان بچشم رسانیدند و آن هزار جان
چنین علامت میدیدند بر سینه و کمر از آن نبض که در نیم در دو کوه خند
بزرگین و اما فرزانان روز را و کوی که در لاری می نامند ده سالان و
حرم آند فرزندان اسد این محمد این حبیب این قحطای خزا بود شب
در موضع یابو افند و اما فرزانان را از ان موضع رفتند که اما قاسم این
عبد الله این علی این امام زین العابدین را و خواجهان یابو سار و محمد

فصل دوم در بیان احوال

حیدر بیگ صاحب مقام و حافظ و آن روز در قن ماه افراس که عقیق
امامزاده فادیه در آن شهر آئین اباد رسیدند علی حواله فادیه
با فراموشی با افراس که در باران سبز فروشان در آمدند و محال که
آن افراس فادیه فادیه را با جماعت در شهر آئین اباد شهید کنند و اگر
که چون افراس که معصوم که از نظم و آفاقان که روش مشرق شدند
بعضی از فرزندان حضرت امام زین العابدین علیه السلام و محمد و حنیفی
بدار افراس که در آن روز چون موضع باور رسیدند طایفه زیربان بخت شدند

و بر افراس که آن آمدند بسیار جدا که افراس که آن روی بهرین
وزیربان بختی در وقت که چون موضع مرجع رسیدند زیربان در
موضع مرجع افراس که از شهید کنند اما عبدالله را بسیار جدا رسید
بود در میان رهباریها چون موضع حمل رسید جدا حق در پیوست
اما سید فادیه و جعفر بازر و بر بر بن نهان چون شهر حقه رسید
ایشان را شهید کنند اما فرزندان عبدالله و جعفر و محمد روی بولایت افراس
رسیدند از آن روز چون موضع مهر رسیدند طایفه زیربان بود و جاکینان

بخت

تعداد

مهر با افراس که آن آمدند بسیار جدا که افراس که آن روی بهرین
استی این امام که کافیه نید در آن افراس که از شهید کنند اما در موضع
مهر و در آن روز بسیار جدا که افراس که آن روی بهرین
شهر بسیار جدا که افراس که آن روی بهرین
حضرت امام که کافیه نید در آن افراس که از شهید کنند اما در موضع
که در آن روز بسیار جدا که افراس که آن روی بهرین
تازان امام حسن که آن را در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

بدست آوردند و کشته و آن ندادند و کاکای رسید که افراس که آن
هر شهر و هر روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بر غریب و روی بهرین بهرین بهرین بهرین بهرین بهرین بهرین
بولایت افراس که آن را در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
آن افراس که آن را در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بر آن ابن محمد ابن حسین ابن محمد ابن محمد ابن محمد ابن محمد

زادگان در بولایت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

اما روایت کند ابو جعفر ابن طوطی که در آن روز در آن روز در آن روز
کافیه را افراس که آن را در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بعد از آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

بخت

تعداد

آنحضرت مبارک خود را بر پاهای حضرت رسول نهان نگاه دید که بخت
سایه پاسبان بهرین بهرین بهرین بهرین بهرین بهرین بهرین
بدید گفت السلام علیک یا محمد بن محمد که آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

نماز تو او را آورده و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
برای گویند زاری افراس که آن را در آن روز در آن روز در آن روز
و گفت ای من که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
اما علم این امور را افراس که آن را در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

حضرت امام رضا علیه السلام

فردی که در ولایت سمرقند بود این گفت بسیار بزرگوار است آنکه حضرت امام
فرزند خود را در کنار گرفت و در روی مبارک بر آبوسید فرزند خود را در
جانب خود گرفت آنچنان طاعت نمود و در آنکه چون حضرت امام محمد تقی را
دیدافت حضرت امام تقی این مومنان را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام
بجوانی در پیوست آشوب شهر طوس افتاد و همه از بر امام جمع شدند و
وزار آغاز نمودند و جاسا که گشت و میخواست که حضرت امام معصوم را غفل
ندامد امام چون فرموده بود باسلطه که مانع شود و خدا که علما و صلی و فصلای

شهر طوس را غفل و دست حضرت امام باسلطه مانع شود و در آنکه گشت
که مردم طوس سر امام روید آنکه بکشد از اسکان پدید آمدند و باو سخن
آوردند حضرت امام تقی این مومنان را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام
هنوز آنکه تا بر آنجا که بر آنست و در آنجا که چون با آنجا که رسید
حضرت تقی شیخی را که در آنجا که بر آنست و در آنجا که چون با آنجا که رسید
در وقت آنحضرت امام آمدند تا بوقت بر تفریش رسید و بر آنجا که رسید
که از آنجا که مامون از رسید آمد و فریاد و ایلاد آورد که حضرت امام را از

از چو بود آنکه باسلطه گفت مامون بدان و آنکه پیش که امام معصوم را از آنجا که
که در وقت آنحضرت امام رضا را در آنجا که پیش که امام معصوم را از آنجا که
این سخن شنید در چشم شد گفت از باسلطه بشنیدم امر و پادشاه این محاکم
تو را منتهی رسیده مکنی من تو را زجر و سیاست خواهم کرد آنکه باسلطه
گفت مامون اگر تو را بگویی بدرجای خود رسید در آنجا که آوردند که
حضرت امام تقی این مومنان را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام
محمد تقی را در آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل

ایشان این مومنان را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام
آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و سخن در آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
سه فرزند خود بدین مامون گفت و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
از رضا را شنید فرزند خود بدین مامون گفت و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
امام جعفر و عبدالله آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل

حضرت امام رضا علیه السلام

بود بدین مامون را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
این مامون را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
این عقیقه این مامون را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل

بشت فرزند خود بدین مامون را از جانب خود بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل

حضرت امام رضا علیه السلام

دور با طراف و حرات آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
بقیع پوین که آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
چون بر آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
موضع جلد شهید که آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
بازید بطراف هزاره حسین را از آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
هنوز آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
از آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل

بموجب آنکه آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
که در آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
روی بر آنجا که رسید و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل
و بگوشید که چون حضرت امام معصوم را غفل

حضرت امام محمد تقی

آقا عبد الله امام اده جعفر رانده اوز آرد چهل حواجت بن ماک امام اده
جعفر رسیده و وزن عبد الله که خندانم داشت آن جواختار بایست
تأدت شش ماه در گذشت عبد الله دختر خود زینب ابعد امام اده جعفر
در آرد و آقا جعفر ابن موسی ابن امام محمد تقی داد و فرزند بودین اسمی
عبد الله و روح الله آقا عبد الله راست فرزند بود محمد حسن و حیدر آقا
روح الله انوش فرزند بود محمد و محمد و ابراهیم و اسمعیل و دافه تا
زمان متوکل علیه الله که حضرت امام علی نقی آزار از هر دارو شد

کودش که میبازد از جمع که روی اطراف و جواب نهاده هر جا که والد
اعلم بدست و اطفال رختی و امان ندادی آقا متوکل علیه الله
بولایت لر رسید و یکایان اوز از آن آن خوارج غیر باقی شد
بزرگان عیان خود را جمع کنند و حرج غطیر کنند و از هر ساهشک بسیار
کشید متوکل طعن گفت ای یکایان اوز شما فرزندان بوتر با سازنا
پنهان که پدید و بمانید و ما شما را زنده نخواهیم گذاشت یا این را
بدست نیاریم یکایان گفتند ای ارج اگر تو ما را قتل عام کنی ما ایشان را

بدر

حضرت امام محمد تقی

بشما ندیم آن حرا خرد چون دید که جای نیست و مردم که با بیعتی
دست ایشان باز داشت آقا جعفر ابن موسی ابن حضرت امام محمد تقی
اوز بخارجی را بر پیوست آقا محمد کباب جعفر ابن عمران بن موسی ابن امام محمد
را در ولایت دار لار رستم دار اقبال چون در بان قلعه سکونان رسید
مدتی روزگار بجه نشست بطریق آبا و اجداد خود روزگار بسر برد و عمو
براه اسلام دلالت میکرد و هر جوان مرید و مقلد آن حضرت گشت و از وی
ولایات و کرامات بعیدند و داشت ولایت عراقین سلطان خیر بود چون

این بنر سلطان خیر رسید از وی دیدار مبارک آنحضرت مردش از کرد
و متوجه دار لار رستم دار شد چون بکوه پیر رسید در خواش گذشت که
اگر حضرت محمد کباب را که اتر است در این ماه بماند بیرون قدم در آن کوه نهد
و بقدر رفته ابتعال آنگاه نرزه در آمد بپست بن سلطان خوار اقبال
و عمو بر تر رسید و گفت آن بود که تمام در آن کوه فاش شد که کوه از وی
که یکسکفت یا ایها الجبل ملز ان کوه رسعت قرار گرفت راه داد تا ایشان
نزدیک سلطان محمد کباب رسید چون عظمت معجز آنحضرت ایشان رسید

حضرت امام محمد تقی

ایشان چندین هزار کس را آت و علف دادند و کس خدمت بپیش ایشان را
هر چه در خانه بود و در مطبخ داشت به حق تصرف آنحضرت آوردند و تقاره
خانه خود را در آستان مبارک گذاشت بچنان نمانده است تا امان و قوت
سلطان محمد کباب در مکان موضع جوار حق در پیوست آقا ساسی که و کباب
در ولایت دار لار رستم دار اقبال اندوختند و بیاض داشت بسیار شد
بالتا شکار و شکار بیاضند آقا ازین کباب جعفر ابن موسی ابن امام
محمد تقی حسن نام در ولایت دار لار زمان اقبال و وطن ساختند

ذیاریت بسیار شد بالتا بن کباب آقا حسین علی ابن محمد ابن جعفر
زید ابن محمد ابن محمد ابن بن کباب جعفر ابن موسی ابن عمران ابن
حضرت امام محمد تقی اوز در ده با زدن روی بری نهاده و وطن ساختند
ذیاریت بسیار شد بالتا بن دین کباب آقا فرزندان روح الله بود
و محمد و اکبر و ابراهیم و اسمعیل در ولایت اتر آباد اقبال از چون بنر اتر آباد
رسیدند ایشان را شهید کردند آقا فرزندان اسطیاب ابن ابی الحسن
ابن حضرت امام محمد تقی غیب و محمد و محمد و حسن در ولایت

بدر

حضرت امام محمد تقی

قم افشا زنده سازد قم شهید کنند آقا دشمنان ابو طالب میمونند
را به و فاطمه در ولایت خراج چو پست اقبال بدی رسیدند که آن ده را
لوسان گفتند آن مظلوم ما زدن آن ده شهید کنند آقا فرزندان طاه
ابن موسی ابن امام محمد تقی صالح و صادق و زینب و کباب و عقیل از بغداد
بولایت بر نهاده و چو پست رسید ایشان را شهید کنند آقا و ان
ابو طاهر ام صفرا و ام کر از بغداد روی بولایت لور نهاده چون
موضع کلین رسید ایشان را شهید کردند آقا ام کلثوم و زینب

از بغداد اوز در ولایت نهاده چون شهر ری رسیدند ایشان را شهید
کنند آقا فرزندان جعفر ابن امام محمد تقی حسین و فضل و خالد و محمد حسن
و سلیمان و عقیق و فایز از بغداد روی بولایت سی نهاده چون
ری رسیدند ایشان را شهید کنند آقا اشتران بن ابی طالب و جلیله و ابی کلمه
و زینب از بغداد روی بولایت اصفهان نهاده چون شهر صفرا رسیدند
شهید کنند آقا حسن و محمد و حسین از بغداد روی بولایت
ری نهاده چون موضع کرج رسیدند ایشان را شهید کنند

سماں لدر کرمان در شہ

حضرت امام علی

از سامه روی بولایت خوی کلاس نهاد چون بشهر خوی رسید بعضی
در آن جایگاه شہید گشت و بعضی در آن جایگاه وطن ساختند ذرات
ایشان بسیار شد اما آتی واکند و محمود و جعفر را در ولایت سماں
شہید گشت اما فرزندان بنی امام علی جعفر و محمد و باقر و زین العابدین
از بغداد در ولایت لاهور نهاد چون شهر لاهور رسید ایشانرا
شہید گشت اما غنیات و قهر الله و حیات الله و نعم الله از سامه روی
بولایت کرمان نهاد چون شهر کرمان رسید ایشانرا شہید گشت اما

فرزندان عبداللہ بن امام علی فاطمہ و لایم و محمد و محمود روی بولایت
کرمان نهاد چون بولایت کرمان رسید مدتی روزگار بقصر بزرگ نهاد
دور بگردان نهاد چون در دیار دین گشت رسید جعفر را در موضع کرمان
شہید گشت و محمود را در موضع خاندان شہید گشت و سام و لایم را در ولایت قم
افغاندا ایشانرا در شهر قم شہید گشت اما فرزندان زید بن حضرت امام علی
یعنی ابراهیم و اسمعیل و جعفر از سامه روی بولایت بیدان نهاد چون
شهر بیدان رسید مدتی روزگار بر سر جسر و بعد از آن در ولایت لاهور

انجمن

بیدان اکثر و دسر شد ارکام روم

حضرت امام علی

و قهر بیدان چون بولایت الموت رسید بار رسید ابراهیم و اسمعیل و
جعفر را در دیار الموت در موضع خاندان شہید گشت اما جعفر بن بن
ابن امام علی از ولایت شیراز روی بولایت ارارک در شهر لاهور نهاد چون
موضع کرمان رسید در شہید گشت اما فرزندان ابراهیم و اسمعیل و محمد
ابن حضرت امام علی فاطمہ و لایم و محمد و محمود و جعفر را در ولایت لاهور
روی بولایت سمرقند نهاد چون شهر سمرقند رسید ایشانرا شہید گشت اما
فرزندان جعفر بن بن ابی جعفر امام علی فاطمہ و لایم و محمد و محمود و جعفر را در

از سامه روی بولایت روم نهاد چون بارک ملک ملایکین رسید بیدان
شہید گشت اما فرزندان محمود بن عبداللہ بن امام علی فاطمہ و لایم و محمد
سبلان و غز و محمد بن قاسم و عبدالفضل و عبدالعزیز و عبدالعزیز از بغداد
در ولایت طبرستان روم نهاد و اهل بیت از کور و اناش چاه تن جعفر
و اصحاب کبار چهل نفر بقتل و اهل بیت از کور و اناش چاه تن جعفر
آزوده بقتل و همچنین بمرگشتند که راکه ایشان شهر لاهور اهل سمرقند
خوارج در آنجا بقتل و نقلت از شیخ بر بیدان که در آنجا قتل آورده از

حضرت علی

امیر المومنین که در آن زمان که امیر المومنین علی چهل هزار خواجه را در جنگ
نهر وان قتل کرده از آنجا که خواجه کشته و در شهر زنگنه و طبرستان
ایشان را از رتبه بسیار شرف بعد از ایشان ابوالمعالی ابن نوفل الحجازی
شمرده و الحوش ملون بعد از آن سید اسلام حضرت سلطان بن جلال الدین
اشرف بعد از آن حضرت امام علی ابن موسی الرضا بعد از آنکه از هر دو سید طایفه
پروان رفت آنها ایران ترک کردند کسی بعد از سید جلال الدین اشرف
آمدند ایشان را مثل حسن بیگ قاسم بیگ ابراهیم بیگ جعفر بیگ و موسی

بیگ و دایا بیگ استخوان از قبایل بسیار آمده اند در آن جا در کاب
حضرت سلطان جلال الدین اشرف را سید و گفته باین مولی الله مادر
و پدر ما فای تو بهار شهادت غریب صاب شده و طرح و وضع این الدین
غنیانید بفرستید تا گفته در میان بزرگواران بسیار است تا ایشان بنشینم
تا همه حاضر شوند و کار خواجه را تمام ساز آنکه اقامه برایشان آفرین کرد
و از برای ایشان عاریت کرده و بچین نشسته بودند در کتاب و خط و علم
مشهور است از سینه شیخ باوید قمری است که آن روز موم استخوان هزار کادو

خوار خنده

حضرت علی

هزار کوفته و هزار شتر و صد بزرگ زر و صد اسب از برای حضرت سلطان
جلال الدین اشرف آوردند و تا چند بقصد فرستادند قدغن فرمودند از
آنچه خراج هزار محب اهل بیت آمده در دوازده شصت و هشت ماه و حب
و حب اختیار کنند و هر روز سبب و خیار بسیار شد و رایت حضرت سلطان
جلال الدین اشرف را برایت حضرت سید ابوالمعالی دادند و برایت
سلطان ابن حکیم ابن زرقام این تقصاع خواندند و میمید بایت کریم
این فضل ابن ابراهیم ابن مالک اشتر دادند و در قیاس با حضرت سلطان

جلال الدین اشرف الحشر بایستاد و باها در میدند و طبعه او کوفته چنانکه
تو کفر و زنیات بر خوات از صف ظالمان ملون موم بریدن آمد و بر
سینا دم سفید در هر دو پایا سفید و نام آن خواجه عبدالرحمن ابن الدین
عبدین بن سعد بن قیس ابن قریه علیه الله بعد چون پیدان آمد سخن ترا گفتند که
آنکه از پشیمانان موماری پروان آمد و بر راس کعبه نشسته و جامه
حریر سیاه پوشیده عمامه کعبه پوشیده بود و نزه خطی در دست گرفته نام وی حسن
بیگ استخوان بود پیش آمد و ران در کاب حضرت سلطان جلال الدین اشرف را

نورانی که در این عالم است

بسیار گشت تا این مومنان بدان واکاهش در آن روز که شد
بزرگوارت حضرت امام حسین را شنید که خجسته قاتل زوایا جانم
سپاه و عمارت که می پوشید مرا دستور ده تا بزرگان خواجه دوم در داد
شماست نام اجازت داد آن حواجره شتر آمد گفت نام خود را بگو تا از
دست من نام غیر من یک چیزی بگفت پس شتر گویک بود
خواجه زد که زشتی بر من آمد گفت نام من مرکب است و بر شتر
ازین جدا که و ازین سلاخ شتر بگرفت برست غلام خود داد و شتر رفت و گفت

ای خواجهان می خیزید آید تا ضربت حاربند از صف خارج سواری بردن
آید بر آب انقی نشسته و حیرت یافته و خود را بر سر زده و دست جوشن
بر سر یکدیگر پوشیده و نام آن ایلس این صغیر این فضل این کرمی علی الله
بود گفت ای ناخواجه دگر تو خال زاده مرا که بزار بار از او ترسان بهتر بود
آنکه حسن بیک گفت آن خواجه غم جو که بیک گفت را نیز بدو رخسار گفت
و بیکدیگر حمله کردند روایت است که هفتاد و هشتاد سال آن دو بدل شدند و
ایشان برآمد شکست آنکه حسن بیک غریب غیر که برسان آن حواجره زد

و

نورانی که در این عالم است

هم چنان بدو می که وارث شدش با گرفت و بخلدم داد چون جلا بزرگ شد
دیدند که بزرگان خواجهان حمله نمود و بر سر شکست سه هزار خواجه را بر کوه
چون حضرت سید محمد آل الدین مشرف آنجا آمد دید گفت ای سید ابو المعانی زایت
من گشت و بیکدیگر حمله کنید تا که این خواجهان را بکشید و هر کس از شما مانده خواهد
امان دهد و همه یکبار دست بر قفسه شتر بازند و ضلالت بر محمد صلی الله علیه و آله
و سلمانه و چنان حربه کش که در خانه نگذارند و بجزایری برافزون شد از صف
طالان بشمار هزاران شدند و پیوسته هزار خواجه را گرفتند و از صف مومنان جدا

گشتند و از آنجا رفتن از آنجا به شش ابراهیم بیک هم بیک و بیکدیگر
و مو بر یک آتش حریق کردند و هر یک را بر سر شکست و دست نایب شد
چون از او جدا بیک سواری دید که کاهان حواجره و بر احوال شتر و از آنجا حواجره
حواجره را که زده نمود در آنجا کاه و قن گشت و اما حواجره ابو المعانی این محمود
ابو عبد الله این امام علی را در آنجا شنیدند و گفت ترسانان را
را نیز شنیدند که شش صد و هشتاد و نود و صاعقه و دهم شتر و سیاهان که فرزند
عاقبت این نام مو بر کاه حواجره آنکه اما حواجره محمود این را در آنجا کاه و قن

خواجه عیسی علیه السلام و غیره موالکلیه را بر داشتند و آن شهر را تمام فراموش کردند و زن و فرزند را
بطریق کبریا بولایت غربت نمودند و خواجه عیسی و بعضی اهل بیت او در آنجا
نشسته و غیبی کار کردند و آنهارا که بدیدند سوار و آنهارا که سوار نبودند
پیدا کردند و حسن و حسین را هم آورده معصوم آمد و گفت بفرمان این شاهان
خواجه را بسوزانیم اما فراده دستوری داد و آن خواجه را بخونند و ابوالفتح خواجه که
سر ملک بود از دست اما فراده گرفت و ولایت طرم بخواند و زن و فرزند
بهمه او را قتل نمود و گفته شد که آن خواجه در آن قتل رفت و نایب طراف فرستاد

بدین علت که نامه من چون بشمارسد باید که شکر جمع کنم بر سر می آید که او
ترایان شهر زکات را فراموش کردند و زن و فرزند را بطریق کبریا فرستاد
و دیگر است که از شیخ ابو سعید خواجه فرستاده آورده اند که فرزندان محمد آتش
این امام حق تعالی را شمر و قاسم و طیب و حمزه و مدینه بودند و در حال مبارک حضرت
رسول الله را در خواریه فرموده ایمان فرزند فرزند و غم سوزان در شکر که حضرت
سلطان سید جلال الدین اشرف از این امام سر کلاه و فرزند و فرزند و فرزند
امام عیسی در دست خواجه طرم گرفتار کردند که اما فراده شمر را عیسی را

ازین باب

از آن سبب که حضرت امیر المومنین علیه السلام زبان خود را در دهن می کشیدند و می گفتند
خود را با زور می بسته بودند چون از خواب بیدار می شدند و راه پیش می گرفتند
و از ده هزار نفر از حضرت امیر علیه السلام بودند و حضرت از آن ششم و باروی می رفتند
از امام علی علیه السلام را از کتان و علی علیه السلام را از خنجر و کلاه را از کلاه
خواجه این امام بودی که داد و داشت که بدست خنجر این امام محمد باقر
داد و چنان می آمدند که در دست چهار ماه و پانزده روز و فرزند رسید چون حضرت
سلطان سید جلال الدین اشرف که ششم این محمد خنجر امیر المومنین را

چهار هزار مرد با هم می آید و فراده چون این سخن بشنیدند شادان گشته و سر
استخوان با قربشش هزار مرد که خوشایند می باشد با هم می آید و هنوز
اما فراده ششم فرزند با هم که خبر آمده که شادان گشته و بران این ملک غازی
این ملک کلاس این ملک اشرف این ملک خنجر این ملک کلاه این ملک
بهترین ملک این ملک این ملک شادان غازی این ملک خود را در این شهر
با قرب جلی فراده که بدست و کلاه آن محمد حق تعالی است چون حضرت سید
جلال الدین اشرف این سخن بشنیدند شادان گشته و بدان مردم دعا می خواند و می نمود

حضرت امام غفر له

تا طلبها فرو گویند در این کرب و بلا که از آن طرفش فراده ششم تیغ زان کربسید
 و از جانب مشرق ملک بران در کربسید و تیغ را بدست دایمی است نه از دست
 اما فراده فرموده در شهر نکان که نشسته بود بر شمشیر که نه و اما فراده فرمود
 و سلطان سید جلال الدین که در آن وقت نشسته بود جاسوس او را معائن
 آن لشکر را دید همان لشکر بطلب نام و دانست که کشته شد امیر لشکر او ترسان بود
 و سید جلال الدین که از آن وقت نشسته بود فرموده مشغول دیگر از سلطان
 و چون جاسوس را آورده که ششم تیغ زان از او لاده شد حقیقه نام او ششم تیغ
 خفیات او را پیش از زمان حضرت امام زین العابدین در شطرنج در موضع
 پیروزان از شکم شمشیر کشید این حضرت زینا ششم نام داشت چون با همان لشکر
 این خبر شنید ششم روی علیه لشکر را بفرمود که بروی عرض کند صد پست و ست
 هزار و پنج بود لشکر اسلام بجاه فرار از آنجا که حضرت سید جلال الدین از طرف
 بخاک که سر برده پروان بند و لشکر روی تمام نهانند چون بدان موضع رسید
 آنجا نگاه را با راکب خوانند در آنجا نگاه ترسان بود که دولت پسرش را از دست
 او از او کدای بر نموان نزد من بیا که هر چند سخن با تو هست بگویم اگر طبع شاقول
 دارد و نه با و اگر ندارد بگویم حضرت سید غان حرکت با آنجا نگاه را اندر تر تمام

در وقت

حضرت امام غفر له

داد گفت با این کرب و بلا که از آن طرفش فراده ششم تیغ زان کربسید
 کار فرما جان فو ت را که روی سپاه ایشان بکشد ایضا شمشیر بایست
 دید اما فراده گفت تو معلوم نمود میدانی و آنست که از آنست که گفت ششم
 اما فراده گفت حکم از من بپایند که در زیر بار تو نهیست که گفت قیام کن از
 روی چه بگوئی اما فراده گفت و در ششم رسول خدا را در خواب دیدم و در خواب
 که بر او را حضرت سید جلال الدین را بر قیام کرد و موضع خوابی سید که تمام زان
 و چند کلمه سخن تو را خواهد گفت آن خطرات اما زان تر سبقت هم زان و
 خفتن و طلب بر سر او نهاده و خدایت بر او صلح و خدایت بر او صلح است
 اگر در خواب خود ندانیدان ندارد چون ترسان سخن شنید بهر مصلحت از من بپایند
 بهر که بهت هم زان بپایند و خدایت بر او صلح و خدایت بر او صلح است
 خود در چون ترسان آتی به در ساعت کلمه شهادت عرض کند آن مال را بکشت
 کند و نوبت دارد شنید و در میان فرشته روایت است از ششم سب
 بهمان که گفت ترسان که اسلام را بجا نشسته آخر خوان بجان آمد و لشکر
 از قله پروان آمد و در غلیم در سیرت او که سبکه از خوان بجان آمد
 مردان علیه الغیر بنمهور کوفی از حربه مرغان ملک شاه بجان چه حربه

در حقیقت بعد از آن شب خطبه را در بارگاه شهر رویان افتاد و طریقه شریف
ایشان بسیار با کثافت بود که او را قتل کرد و از آنجا آورده اند که
بعد از آنکه اول شخص کو بجا افتاد نشست قضا را یک روز از آنجا آید
کرده بود او را انصاری علیه الرحمه است آنجا آید که هر که از آنجا
ماند بود آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
نشسته بود او را انصاری که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
یامان من هر روز که خط را خواهم کش حضرت بود که چنین بود
روی دهد که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
شد این گفت روی آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
با هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
انچه گفت با آنکه از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
روان شدند که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
بعد چون هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
جائید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
زود گفت با آنکه از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید

بسیار

آسیا ای که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
در آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
حضرت خود را با آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
بر خواست و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
از میان در گذشت و آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
دیدند و ده اشش مردن آمد و شکم دیدند و آنجا آید که هر که از آنجا آید
و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
که او را او را انصاری علیه الرحمه است آنجا آید که هر که از آنجا آید
ایر آمدند که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
باش خدایت گفت حق آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
آمد و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
چون که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
در پشت فی که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
کاش که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
در آوری و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید

آورده اند و روایت میکند عدالت این عاقل در آنوقت که دلایل کمال
شجاع الدین را کاشان رسانید و شش ماه در آنجا ماند و هر که از آنجا آید
کاشان بعد از آنکه از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
برگشته اند و آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
برگشتن نامه آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
حضرت امیر المومنین آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
و خانه بود و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
چراغ روشن کرد و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
در آمد آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
و آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
خواجگان که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
بند خدایتان شهر کاشان و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
در کاشان آمد آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
بیکر دیدند و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید

طلب کند در این شهر نیست و اما آسیا ای که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
شجاع الدین آمد کاشان که در این شهر است و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
دارد و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
ایشان خدایتان کاشان که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
فرزند خود را که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
عنان نظر کاشان که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
بدست آوردند و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
و ظلمان و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
بسیار حاجت آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
آسیا ای که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
دست این خواجگان که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
شکاف شده و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
در آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
غایت آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید
چون صبح آمدند و هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید که هر که از آنجا آید

[illegible]

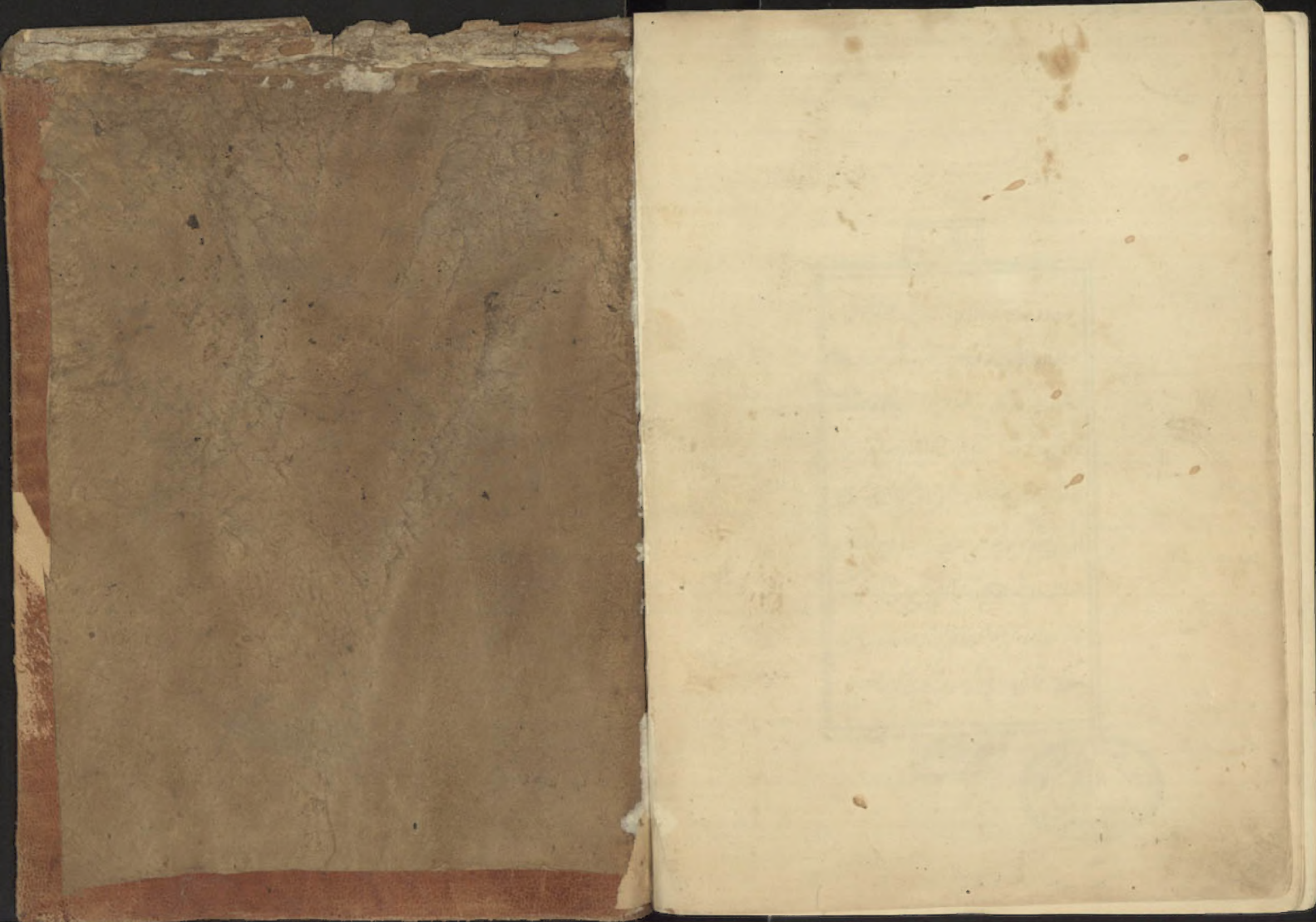
مجله

حسین از زمین که بلا تشدید کند فرزندان بلال را چنان مغرور و مشرب بعد از حضرت امام حسین
 جامه سیاه و موها بکوبند از کار بلا دوری بفرمانند چون شهر را رسید مدتی در کار
 ببردند تا بنشیند در روز ولایت دارا از هنرهای چون بوضع نمازستانی رسید و بیست
 ذیانشان را بنیایانها پیشتر آفرانند روزی در میان هنرهای چون بوضع
 چهار کور میشد و طایفه خند ذیانشان را بنیایانها پیشتر در اینجا آورده اند که باو
 مسلم روزی را نش فرزند جبهه حجیر اختیار و سهل را صالح و صلاح تا زمان حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام ابن عبد الملک مروان زهر داد و شهید کرد و ده شیعیان آن عمره
 آفرانند انبوس مروان در شهر بغداد بودند و آری یک شب از آن بایک کربلای که گفتند
 که پدر آنکس که بعد از حضرت امام زین العابدین فرود کرد و چندین هزار را از بخت
 رسانید و از آن مخافان هیچ اندیشه نگذاشت و بیایان آن کشید که دست بکشد چون شب
 در آنجا بماند و فرزندش امین عبد الملک مروان رفت و در غایت شوق و اشتیاق از آن
 عبد الملک مروان را بگذاشت و رفت و او نیز بی کربلای که رفتند و غدا که آنرا بفرماندهای محمد
 و یحیی و صالح را تشدید کردند قرآن را و بخدا در حلاله را الله صفت است اما اختیار و صلاح
 و سهل را زلفا در دربار از جملان نهادن چون با شکر در موضع جمع رسیدند
 و طایفه خند ذیانشان را بنیایانها پیشتر در روزی در میان هنرهای چون بوضع نمازستانی رسید و بیست

ہو اے عالم شہ

بعون وغيث پروردگار سبحان و جمیع حضرت معتمد آخر الزمان
 علیه صلوٰۃ و السلام الخائن اطفی حضرت محمد امام زمان در دم
 چهارشنبه بنزد درم شریع المودع فی ثور سینه کز او و محمد مصطفی
 سابق بن سینه تکیه نیل حضرت امام امام سیدم ارباب
 جرات اب ابن بنده ضعیف ذلیل غلام فقیر مکی مسکین العبد
 الذنب شیخ محمد عرفی قدس سره صاحب کتاب مروج الاحکام
 طه لا اله الا الله امام آقا امام الحاج شیخ علی اکبر حیدر
 بکره اعلی السلام کن در ان المخلد فخر کن از خواندگان کن کتاب
 مستطاب امام دارم و اگر غرض از این کتاب است امیدوارم





خطی

۱۶